

# آری، من هم چنان آسیب پذیر هستم

ترجمه سعید فیروزآبادی

## گفتگو با گونتر گراس

مصاحبه حاضر را میشاییل نویمان و فریتس رادتس از سوی روزنامه بسیار مشهور تسایت با گونتر گراس انجام داده‌اند. در این مصاحبه گراس بی‌پروا باز هم از اندیشه‌های سیاسی خود سخن به میان می‌آورد. حتی اگر این مصاحبه پیش از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ نیز انجام گرفته بود، باز هم در سخن گراس تغییری مشاهده نمی‌شد. از این رو بسیاری از سخنان گراس نشان از آن دارد که نباید اندیشه‌ها و زندگی خود را براساس وضعیت‌های خاص و شرایط اجتماعی صرف تعبیر کرد.

### تسایت: دریافت جایزه ادبی نوبل چه تحولی در زندگی شما پدید آورده است؟

گراس: هر کس که مثل من بیست سالی از عمرش را یکسره مشغول مصاحبه بوده باشد و پیوسته این گذر پاییز و فرا رسیدن اموری بس تازه را ببیند، کمی آمادگی برای چنین ماجراهایی را دارد. تازه من این جایزه را در پنجاه سالگی نبرده‌ام، آن زمان بیش از هفتاد سال سن داشتم و نوعی حس طنزآمیز پیری هم در وجودم بود که بر آن شادمانی حاصل از دریافت جایزه سایه انداخته بود. تردیدی نیست که در زندگی من تغییری رخ داده بود. به تعبیر دیگر باید می‌فهمیدم و می‌پذیرفتم که کار دیگری هم به کارهای گذشته من افزوده شده بود، منظورم همان کسب و کار برندگان جایزه نوبل است.

تسایت: آیا این کسب و کار مثل همان لباس فرمی است که ناگزیر باید آن را به تن کرد؟ پیش‌تر دوست شما گابریل گارسیا مارکز هم به شما هشدار داده و گفته بود: «می‌دانم چه بلاهایی به سرت خواهد آمد.»

گراس: بله، لباس بسیار تنگی است که بعدها با کار و فعالیت کمی جا باز می‌کند و نرم‌تر می‌شود.

تسایت: منظور شما از این «کار و فعالیت» این است که با این جایزه صدای شما بهتر به جهانیان می‌رسد؟

گراس: خیلی خوب است که برخی فعالیت‌های سیاسی خاص و اجتناب‌ناپذیر از نظر من بازتاب و تاثیری بیش از پیش داشته باشند.

برای مثال خیلی خوشحال می‌شوم که آن پیشنهاد من در دهه هفتاد میلادی و دوره ویلی برانت در مورد تأسیس موسسه‌ای برای فرهنگ ملی را اکنون، پس از سی سال، دولت آلمان تصویب کرده است.

تسایت: شما در زمان سفر به استنکلم برای دریافت جایزه نوبل اصطلاح بسیار عجیب «نفرت از شهرت» را مطرح ساختید، اما این نکته سبب نمی‌شود که شما از فعالیت‌های سیاسی خود کناره‌گیری کنید. آیا آن میل و علاقه به مداخله در مسایل سیاسی شما تغییری یافته است؟ به عبارت دیگر واقعیت سیاسی گونتر گراس تا چه حد با هنر او عجین شده است؟ آخر این شخصیت سیاسی از همان زمان نگارش «طبل حلبی» تا آن داستانی که اکنون به نگارش آن سرگرم هستید، وجود داشته است. آیا طرح مسایل سیاسی جدید و روز را در قلمروی آفرینش ادبی خود ضروری می‌دانید؟ گراس: اگر در آفرینش ادبی هیچ نشانی از این مسایل جدید و آن سنگینی و وضعیت موجود نباشد، به نظر من کاری بی‌هدف و بی‌فایده، یعنی نوعی وقت‌کشی است. واقعیت‌های موجودی که سر راه من سبز می‌شود، به خواست خود من نبوده است. نخستین رمان من، یعنی داستان «موش و گربه»، تلاشی مغرورانه برای دستیابی مجدد به آن خواسته‌هایی بود که در نبردی سخت و جانانه به آن‌ها نرسیده بودیم. اگر تنها انگیزه نگارش اثر ادبی جبران همین شکست‌ها باشد، نویسندگی کاری از روی نیاز روحی خواهد بود. این موضوع هیچ‌گاه مرا راحت نگذاشته است و نمونه آن را حتی در آخرین اثرم هم می‌توان مشاهده کرد.

تسایت: در اندیشه و آثار هنری شما هیچ اثری نیست که در آن نتوان امری غیرسیاسی، داستانی غیرسیاسی را یافت.

گراس: پرهیز از مسایل سیاسی، یعنی همان واقعیت‌های اجتماعی، خودش هم نوعی تصمیم سیاسی است. حتی این دوری ممکن است باعث جمود سیاسی شود. من خودم تا حال کتابی صرفاً سیاسی ننوشته‌ام. به نظر من سیاست هم همانند سایر واقعیت‌ها ناشی از این شناخت است که ما حتی در عشق و خصوصی‌ترین مسایل خود نیز تحت تاثیر شدید غول سیاست



هستیم. هر کسی که چنین جنبه‌ای را نادیده انگارد، به نظر من واقعیت را مخدوش کرده است. همه جا می‌توان سیاست را حس کرد، حتی سیاست بر رویاهای ما نیز تحمیل می‌شود.

تسایت: در کتاب‌های شما، از «موش و کربه» تا «طبل حلبی»، گونه‌ای از آن حس آزادی مردم سالارانه را می‌توان حس کرد و ساختارهای این آثار به نوعی متأثر از تاریخ آلمان است. اما در آثار معاصر کم‌تر نشانی از این گونه را می‌یابیم. آیا این کمبود برای شما رنج‌آور نیست؟

هراس: من انتظار دنباله روی صرف از این شیوه نگارش را ندارم. در هر حال سنت نویسندگی آلمانی زبان‌ها (به عمد از این اصطلاح استفاده می‌کنم، چون منظورم تمامی نویسندگانی است که در کشورهای مختلف به این زبان آثار خود را می‌نگارند) در مقایسه با ادبیات دیگر زبان‌ها بیش‌تر رابطه خود را با گذشته از دست داده است.

برخی از نگرش‌های امروزی برای من و نسل من بسی رنج‌آور است. از آن جمله می‌گویند که حمایت روشنفکران از یکدیگر در جمهوری وایمار و هراس از ارتباط با واقعیت‌های سخت اجتماعی سبب زوال و نابودی این جمهوری شد. آن زمان که من در فعالیت‌های انتخاباتی برای کاندیدایی خاص شرکت کردم، اسکار ماریا گراف و کارل تسوکمایر در نامه‌هایی برای من

نوشتند: «شما درست همان کاری را انجام می‌دهید که ما باید در آن زمان می‌کردیم.»  
به نظر من نویسندگان به دلیل کار خود بیش از سیاستمداران فرصت مشاهده و موشکافی  
شیوه‌های رفتار اجتماعی را دارند و از این رو باید در تمامی بحث‌های مطرح در جامعه فعالانه  
شرکت و در صورت نیاز مبارزه یا همکاری کنند.

**تسایت: اما این مشارکت که نباید حتماً در آثار آنان مطرح شود؟**

**گراس:** هنرمند و نویسنده هم شخصیت خاص خود را دارد و از محیط پیرامونی تأثیر می‌پذیرد  
و نتیجه تمامی این تاثیرات را در کتاب و تخیل او می‌توان بازیافت. در هر حال گوشه‌ای از تاریخ  
یا آینده‌نگری را در هر اثر ادبی می‌توان بازشناخت. تردیدی نیست که بر هر اثر ادبی عوامل  
دیگری هم تأثیر می‌گذارد که مهم‌ترین آن‌ها همان جنبه زیبایی شناختی است.

**تسایت:** چه امری باعث می‌شود که شما خود را در مقام نویسنده مجاز بدانید و یا این  
ادعا را مطرح کنید که باید آگاهانه در تمامی مسایل دخالت کرد؟ این احساس اقتدار  
نویسنده ناشی از چیست؟ به تعبیر دیگر، آیا تسلط بر جنبه‌های زیباشناختی و یا  
همان مهارت هنرمندانه سبب چنین حسی می‌شود یا این حس ریشه در استعداد  
خاص نویسنده دارد؟

**گراس:** شاید برای مثال دلیل این امر گریز از آن حالت تدافعی نویسنده باشد. اگر به تاریخ  
ادبیات نگاهی کنیم، درمی‌یابیم که نویسندگان همیشه فرزندان دل سوخته اجتماع بوده‌اند. آنان را  
از همان دوره‌های ابتدایی از اجتماع می‌رانند و خواندن آثار آنان را ممنوع می‌کردند. حتی  
برخی از آنان را به نوشیدن شوکران واداشته‌اند. بین نویسندگان بوده‌اند کسانی که حتی با مشاهده  
این جام شوکران پیش روی خویش به مبارزه هم پرداخته‌اند که البته خیلی دیر هنگام بوده است.  
گروه دیگری هم که تعدادشان کم نیست، از همان ابتدا چون کودکان سوخته از آتش با احتیاط  
فراوان به مسایل پرداخته‌اند، درست مثل خود من.

**تسایت:** بر عکس ممکن است که نویسنده‌ای مثل مارتین والسر با آن اعتماد به نفس  
خاص نویسندگی نیز فکر کند دقیقاً بیانگر روحیات ملت آلمان است و از واکنش  
عمومی نسبت به خود غافل گیر شود.

**گراس:** این مقوله بسیار نامشخص «روشنفکر» را نمی‌توان نشان افتخار دانست. نمونه‌های  
بسیاری در این زمینه وجود دارد که نویسندگان و حتی بزرگ‌ترین فیلسوفان نیز مرتکب خطا در



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع اسناد و کتابخانه ملی

● با اعضای خانواده ۱۹۶۹ در برلین.

این مقوله می‌شوند. شما از اعتماد به نفس و شخصیت نویسنده نام بردید. من اصلاً نمی‌توانم به بحث دربارهٔ چنین مفاهیمی پردازم.

**تسایت: آیا اصلاً کسی می‌تواند از این مفاهیم حرفی بزند؟**

**گراس:** اگر منظور من باشم، من تا آن دورهٔ شرکت در تبلیغات انتخاباتی، یعنی تا آن پست‌ترین کارهای سیاسی پیوسته به این نکته اشاره می‌کردم که در مقام شهروندی مسئول، به فعالیت می‌پردازم و این شهروند تنها کسب و کارش نویسندگی است.

**تسایت:** آیا این مداخله در امور سیاسی سبب نمی‌شود که فرد مرتکب هیچ خطایی نشود؟ حتی در ادبیات آلمان هم (اگر بشود گفت) شخصیت‌هایی وجود داشته‌اند که مثل برتولت برشت یا گتفرید بن دو قطب مخالف هم بوده‌اند. با این حال هر دو مرتکب خطا شده‌اند. برشت تا سرودن حماسه‌سرایی برای استالین و استالین پرستی پیش رفت. گتفرید بن هم زیر نامه‌هایش می‌نوشت: «زنده باد هیتلر!» البته از این دو نفر به عنوان نمونه نام بردیم.

**گراس:** هر انسانی ممکن است در راه شناخت خویش مرتکب خطا شود، حتی خود من.

**تسایت:** دو نویسنده در آلمان بودند که براساس تحلیل شما مرتکب خطایی بزرگ شدند. یکی پاتریک زوسکیند بود که از سر زندگی راحت به مخالفت با اتحاد دوبارهٔ آلمان می‌پرداخت و مخالف دیگر هم گونتر گراس بود که فکر می‌کرد با این اتحاد دوباره آن خطر وجود ملتی یکپارچه و فاجعهٔ آشویتس رخ خواهد داد.

**گراس:** در مورد پاتریک زوسکیند نمی‌توانم هیچ قضاوتی بکنم.

**تسایت:** اما شما در همان زمان گفته بودید که «دیگر امکان اتحاد دوباره نیست.»

**گراس:** می‌دانم که در آن زمان چه گفته‌ام. من هیچ وقت مخالف اتحاد دوبارهٔ آلمان نبودم. من مخالف آن شکلی بودم که این اتحاد عملی شد و هنوز هم از آن شیوه انتقاد می‌کنم. خوشبختانه در این زمینه مرتکب خطایی شده بودم. در آن زمان می‌ترسیدم که اتحاد دوباره آلمان براساس ماده بیست و سوم قانون اساسی باعث تمرکزگرایی شود. دیگر چنین احساسی ندارم. گفته بودم: آن کس (و از آن جمله خودم) که خواستار اتحاد دوباره آلمان است، باید آشویتس را هم به یاد آورد. حتی تا امروز نیز به همین گفته باور دارم.



● گونتر گراس با همسرش اوته ۱۹۸۳ - ۱۹۸۴

تنها کوچک‌ترین حرکتی ابتدایی برای بازگشت به آن دوره (با وجود دست راستی‌های تندرو و سیاستمداران علاقه‌مند به این جنبش) کافی است که باز هم این نگرانی را مطرح کنیم و مراقب باشیم تا دوباره چنین حادثه‌ای رخ ندهد.

تسایت: به نظر شما، اگر نگاهی به پیشینه فعالیت‌های سیاسی شما در مقام نویسنده بپردازیم، کجا مرتکب خطایی شده‌اید؟

گراس: کجا مرتکب خطا شدم؟ در جوانی به حمایت از جنبشی پرداختم که بر آن اساس از استفاده صلح‌آمیز از انرژی اتمی جانبداری می‌شد. در آن زمان پی به واقعیت این موضوع نبرده بودم، یعنی نمی‌توانستم به واقعیت خطر نهفته در این نوع انرژی پی ببرم، زیرا به نظر من استفاده از این انرژی به همان اندازه بمب اتمی خطرناک است.

تسایت: شما هم چنین خیلی زود با دخالت نظامی آلمان در کوزو و اعلام موافقت کردید.

گراس: مسئولیت ملت آلمان در ماجراهای سال ۱۹۹۰ بالکان آن بود که وزیر امور خارجه، هانس دیتریش گنشر، که تا آن زمان سیاستمداری چندان قوی نبود، بلافاصله دو کشور کرواسی

و اسلونی را به رسمیت شناخت و به این ترتیب به تجزیه یوگسلاوی سابق سرعت بخشید.

**تسایت: البته همراه با اتحادیه اروپا و آمریکا.**

گراس: به هر نحوی هم که بوده باشد، در هر حال ما نیز در رخدادهای بالکان مقصر بودیم. آری، در کوزوو بیش از ۲۵۰،۰۰۰ نفر مسلمان را صرب و کرووات‌ها قتل عام کردند و هیچ واکنشی هم مشاهده نشد.

در سربرنیتزا سربازان سازمان ملل شاهد این قتل عام بودند. به نظر من در همان ماجرای سربرنیتزا باید مداخله نظامی انجام می‌شد. یعنی در همان زمان که گروه‌های قاتلان حرفه‌ای صرب‌ها در حال کشتار مردم بی‌گناه بودند.

**تسایت: به نظر شما با این مداخله نظامی و کشته شدن سربازان آلمانی چه اتفاقی می‌افتاد؟**

گراس: بله، می‌شد به فکر جان سربازان خود بود و در نظر نگرفت که با به رسمیت شناختن کرواسی از سوی وزیر امور خارجه آلمان ما چه مسئولیتی در این کشتارها داشتیم.

**تسایت: اگر شما اکنون نویسنده‌ای ۲۵ یا ۳۵ ساله و بانفوذ بودید، آیا می‌توانستید کابینه‌ای از سوسیال دمکرات‌ها را در نظر بگیرید که موافق مداخله نظامی در کشورهای دیگر باشد؟**

گراس: نه، طبیعی است که چنین نبود. اصلاً نمی‌شد احتمال چنین اقدامی را حتی در نظر گرفت. من حتی در مورد حزب سبزها که با نارضایتی با این مداخله موافقت کردند، تعجب می‌کنم. من صلح طلب نیستم. هیچ وقت هم چنین ادعایی را مطرح نکرده‌ام.

به نظر من صلح‌طلبی دایمی در تمامی جهان و اروپا باعث پیدایش جنگ افروزی چون هیتلر می‌شود. بدون مقاومت نظامی نمی‌توان به سلطه چنین افرادی پایان داد. اما باز هم به همان تجربه‌های خود از سال ۱۹۴۵ و بعد هم سال ۱۹۹۰ برگردیم. به زندگی خود که نگاه می‌کنم، به این نتیجه کاملاً پوچ می‌رسم که اگر در بیستم آوریل ۱۹۴۵ در نزدیکی برلین زخمی شده بودم، احتمالاً اسیر روس‌ها می‌شدم و بعد هم اگر جان به سلامت می‌بردم، باید در آلمان شرقی زندگی و شاید هم براساس همان تربیت دوره هیتلر باز هم همان لباس‌های فرم آبی را بر تن می‌کردم. وقتی به این موضوع فکر می‌کنم، تصمیم‌گیری برایم خیلی دشوار است. حال نگاهی به سال ۱۹۹۰ می‌اندازیم. ما با احترام پذیرفتیم که شانزده میلیون آلمانی بدون امکانات





● هیات تحریریه مجله «ال» ۸۰ در سال ۱۹۸۲. از چپ بر راست: کارولا اشترون، هاینریش بل - یوهانو اشتراسر - هاینس لودویگ آرنولد - گوتتر گراس - بونت استرملت  
 هاینریش فوروم و گ و اردمان لینده

مردم آلمان غربی در حکومتی دیکتاتوری چهل سال از عمر خود را سپری کرده‌اند. اما رفتار غرب به گونه‌ای بود که انگار در این ماجرا هیچ نقشی نداشته است.

تسایت: یعنی منظور شما این است که اگر ده سال زودتر متولد شده بودید، شاید به جانبداری از حکومت هیتلر در آثار خود می‌پرداختید؟  
گراس: البته چنین احتمالی را نمی‌توان نادیده گرفت.

تسایت: یا شاید هم فیلم نامه‌ای برای یکی از آن فیلم‌های جوان پسند دوره هیتلر می‌نگاشتید؟ یعنی می‌گفتید: «آخر چاره‌ای جز این کار نداشتیم!» آیا واقعاً می‌توان چنین استدلالی کرد؟  
گراس: من که چنین حرفی نزدم.

تسایت: آخر این نتیجه همان شیوه استدلال شماست.  
گراس: نه، من در خانواده‌ای خرده بورژوا در دوره هیتلر بزرگ شدم. پدرم در سال ۱۹۳۶ به حزب نازی پیوست. هیچ مخالفتی با حکومت در آن دوره وجود نداشت، هر چند پسر عموی مادرم را که در پست لهستان کار می‌کرد، دستگیر و اعدام کردند.

تسایت: براساس همین شیوه تفکر آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که من در مقام گراس، اگر ده سال زودتر به دنیا آمده بودم، نه تنها عضو گروه جوانان طرفدار هیتلر می‌شدم، بلکه از نویسندگان این دوره هم بودم؟ آیا این نتیجه‌گیری کمی کار دشواری نیست؟

گراس: دشواری این استدلال چیست؟ من به همان خطرهایی اشاره کردم که ممکن بود رفتار آن‌ها شوم. البته بسیار خوب بود که می‌توانستم در همان زمان به نادرستی کارهایم پی ببرم و بدانم که تمامی آن شور و شوق من بی‌هوده بوده است. اما در مورد من چنین امری اتفاق نیفتاد.

تسایت: آیا آن چه شما در این جا مطرح می‌کنید، به نوعی همان فروتنی و نقد رفتار گذشته و نیاز به نفی آن نیست؟ آیا این بازی فکری که شما آن را مطرح می‌کنید، همان بحث تکراری و همیشگی درباره شیوه درست رفتار روشنفکران و هنرمندان در دوره حکومت‌های دیکتاتوری نیست؟



● گراس با زیگفرد لنتس و ویلی برانت در نشسته حزب سوسیالیست آلمان، هامبورگ ۱۹۷۷

۱۲۱

گراس: نباید اصل ماجرا را با دیگر موضوع‌ها اشتباه کنیم. من از زندگی جوانان در چنین نظام‌هایی صحبت کردم.

تسایت: شما دارید از خود دفاع می‌کنید...

گراس: بله، در مقابل آن شعارهای مخالفت با فاشیزم که شما پیوسته آن‌ها را مطرح می‌کنید و سبب ناراحتی من می‌شود، از خود دفاع می‌کنم. شما در کدام حال و هوا زندگی می‌کنید؟

تسایت: به نظر می‌رسد از آرزوهای مونتز گراس نویسنده آن است که روزی پا به آن دنیای رویاهای دیگران بگذارد و کمی از آن لاک حلزونی خود در شهر کیل بیرون آید. آیا خود شما چنین نگفته‌اید؟

گراس: بله، من همیشه چنین حسی داشته‌ام. حتی در یادداشت‌های روزانه حلزون هم آن را مطرح کرده‌ام. در حالی که من تمامی روز در راه هستم و در انتخابات شرکت می‌کنم و پیشرفت را نوعی حرکت حلزونی می‌دانم، این آرزو هم در وجودم پدید می‌آید که کتاب آشپزی بنویسم و از این نگرش عملی و یک سوپه راحت شوم. پاسخ این نکته را در کتاب «کفچه ماهی» هم می‌توان مشاهده کرد. اما باید بگویم من آن قدر قدرت تخیل دارم که باید پیوسته آن‌ها را مهار کنم. آیا

مهار آن‌ها با واقعیت‌ها بهتر از پرداختن به تضادها نیست؟ این چنین آن تخیل هم در وجود من دقیق‌تر و مقبول‌تر می‌شود. تخیل بدون اساس مثل حباب صابون خیلی زیباست، اما حرفی برای گفتن ندارد. اما آن تخیلی که براساس واقعیت باشد، می‌تواند حتی به گونه‌ای قانع‌کننده دروغ هم بگوید و این همان جنبه شگفت‌انگیز نویسندگی است.

**تسایت: آیا آن صدف کنار شهر کیل، یعنی هر آن چه شما بر آن نام لنگر را نهاده‌اید، وابسته به نوع ادبی خاصی چون شعر نیست؟ آیا می‌توان گفت که ادبیات چندان قالب و سبک ثابتی ندارد؟**

گراس: در تمامی رمان‌های من، حتی در یادداشت‌های حلزون، پیوسته متن‌هایی وجود دارد که به نوعی همان حالت شعرگونه را هم دارد و می‌توان آن‌ها را از متن جدا کرد. این همجواری گونه‌های مختلف ادبی پیوسته بیش‌تر مطرح می‌شود. زمانی که به بررسی مطالب برای نگارش کفچه ماهی پرداختم و شروع به گزینش این توده مطالب کردم، شعرهایی پدید آمد. به نظر من در آن زمان تحت تأثیر اندیشه‌های رومانتیک گونه‌ای از همنشینی بین گونه‌های ادبی به وجود آمد و من شعرهایی را در بین فصل‌های مختلف این کتاب و حتی در داخل خود متن نیز سرودم. هر چند گاهی این شعرها در تضاد با جریان داستان بود.

**تسایت: آیا در این زمینه از سرمشقی ادبی پیروی کردید؟**

گراس: آیشندورف در اثرش «زندگی فردی بی‌عرضه» یا نوالیس هم پیوسته چنین شعرهایی را در آثارشان مطرح می‌کنند.

**تسایت: آیا این شعرها به نوعی سبب راحتی متن در مقایسه با بخش دشوار منثور این اثر نشده است؟**

گراس: در مورد بعضی از بخش‌ها دقیقاً همین‌طور بود. اما در مورد بعضی از دیگر بخش‌های متن کاملاً عکس این موضوع صدق می‌کند. آن شعر «رویاهای من» خود به نوعی وداع با رمان بود.

**تسایت: آیا مخاطبان آثار شما تغییر کرده‌اند؟ چه کسانی آثار گراس را می‌خوانند؟**

گراس: حین جلسه‌های خواندن آثارم اغلب حس می‌کنم که مخاطبان من پیوسته جوان‌تر می‌شوند. البته دلیل این تصور پیروی من نیست.

تسایت: شما تحول این مخاطبان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ «طبل حلبی» در آن سال‌ها دریچه‌ای به روی نسل جوان گشود و سبب شد تا این گونه ادبی و اصولاً نگرش به ادبیات در آلمان متحول شود.

گراس: بسیاری از جماعتی که ما نام «مردم علاقه‌مند به فراگیری» را بر آن‌ها نهاده بودیم، دیگر به صورت جداگانه وجود ندارد، بلکه با دیگر قشرهای اجتماع در آمیخته است. به همین دلیل هم امیدوارم بسیاری از کسانی که به خواندن آثار ادبی می‌پردازند و همان‌گونه که از جو غالب جامعه می‌توان دریافت، کسانی باشند که ابتدا از کامپیوتر و اینترنت بهره‌جسته‌اند و حال دریافته‌اند که در این ابزارهای ارتباطی نقصانی وجود دارد. رابطه با کتاب بسیار مستقیم‌تر و خصوصی‌تر از رابطه با اینترنت است. همین نکته سبب علاقه دوباره و بازگشت به رمان شده است. اما در هر حال این مخاطبان بسیار متفاوت هستند و به همین دلیل هم انتظارات آنان نیز خیلی با هم فرق می‌کند. برای مثال خوانندگان آلمان غربی با خوانندگان آلمان شرقی سابق هنوز تفاوت زیادی با هم دارند.

می‌شود به روشنی دریافت که مردم آلمان شرقی کتاب را ابزاری برای اندیشیدن می‌دانند و آموخته‌اند به بهترین نحو متنی را بخوانند و در آن باره به اندیشه پردازند، حتی به نظر من نشانه‌های متن را هم بهتر درک می‌کنند. در غرب آلمان بر عکس نوعی انتظار خاص را همیشه می‌توان مشاهده کرد. در هر حال من از این تفاوت‌های پس از اتحاد دوباره آلمان بسیار لذت می‌برم.

تسایت: چرا در نقدهای ادبی این همه از گونتر گراس نویسنده انتقاد می‌شود؟ در هر حال آن خوانندگان طبل حلبی اکنون به وضوح تغییر یافته‌اند.

گراس: حتی در همان زمان‌ها هم از «طبل حلبی» انتقاد کردند. آن روزها گونتر بلوکر، منتقد روزنامه فرنکفورتر آگماینه، با شور و هیجان فراوان از این اثر انتقاد می‌کرد. تفاوت نقدهای گذشته و حال در این است که من فکر می‌کنم بسیاری از منتقدان حتی فرصت خواندن کتاب را هم ندارند. البته دلیل این امر را نمی‌توانم بگویم.

تسایت: آیا این نکته ناراحت‌کننده است؟

گراس: همان تصویر مجله اشپیگل از منتقدی عصبانی که داشت کتاب مرا پاره می‌کرد، خودش نمونه خوبی است. با خود فکر می‌کردم آیا باید به این گفته‌ها توجه‌ای نکنم. اما اگر چنین می‌کردم، دیگر حسی برای ادراک بسیاری از واقعیت‌ها نداشتم. به همین دلیل هم به این گفته‌ها

توجه کردم و به همین دلیل هم هنوز آسیب پذیر هستم.

تساویت: هر بار که به نگارش رمان یا داستانی می پردازید، برای مثال همین داستانی که اکنون می نویسید، آیا از همان ابتدا می دانید که ماجرا شما را به کجا خواهد کشاند؟ گراس: من اغلب مطالب فراوانی را گردآوری می کنم که باید به بررسی آن ها پردازم. در همان مراحل اولیه، من طرح هایی گرافیکی می کشم و سعی می کنم با این کار کمی این مطالب را مرتب کنم. اما همین که این طراحی خاتمه یافت، آن را کنار می گذارم و بعد هم طرح بعدی را می کشم. هر کاری که می کنم، الزاماً به این معنی نیست که آن را تا به آخر ادامه دهم، اما به این ترتیب مطالب را مرتب می کنم و بعد بخش سخت تر کار آغاز می شود، یعنی اولین جمله را می نویسم. بعد دیگر باید آن حال و هوایی را حفظ کنم که در آن داستان یا رمان می خواهم پدید آورم. همه کار به همین جمله اول بستگی دارد و با آن راوی نظر خویش را نسبت به قهرمان داستان مشخص می کند.

تساویت: آیا در همین زمان می دانید که هدف و مقصود این رمان چیست؟

گراس: گاهی بعضی از جنبه ها و طرح ها را بررسی می کنم، اما باقی ماجرا تقریباً همانی است که در اولین بار می نویسم و چندان آن را تغییر نمی دهم. اگر در جایی نکته ای به یادم نیاید، آن را کنار می گذارم و جریان داستان را ادامه می دهم و بعد بازخوانی دوباره، سه باره و حتی چهار باره اثر شروع می شود که کاری بسیار سخت است.

تساویت: پس از گذشت ده ها سال از نخستین اثر شما می توان به این نتیجه رسید که گونتر گراس تنها به سیاست علاقه مند نیست، بلکه به سیاستمداران نیز دلبستگی و حتی رابطه ای بسیار صمیمی با برخی از سیاستمداران دارد. برای مثال رابطه دوستانه با ویلی برانت و یا دوستی صمیمی با گرهارد شرودر. آیا این دوستی از سوی آنان آغاز می شود و سیاستمداران می کوشند تا خویشتن را به زیور ادبیات بیارایند و یا این خود نویسنده است که از این گونه روابط لذت می برد؟

گراس: بستگی کامل به آن سیاستمدار دارد. در مورد ویلی برانت ماجرا به این گونه بود که در سال ۱۹۶۱ مبارزه انتخاباتی سختی با کنراد آدناوئر داشت و همان صحبت هایی که مطرح بود، باعث شد توجه مردم به این انتخابات جلب شود. همین وضعیت سبب شد که من به یاری ویلی برانت بروم. اول یکی دوبار با او دیدار کردم. مدت ها طول کشید تا این دوستی ما صمیمی شد.

تفاوت‌های زیادی با هم داشتیم.

### تساویت: آیا او اصلاً آثار شما را می‌خواند؟

گراس: خیلی کتاب می‌خواند، اما بیشتر کتاب‌های تاریخی و زندگی‌نامه مطالعه می‌کرد. تنها باری که درباره‌ی اثری از من اظهار نظر کرد، همان کتاب «پابره‌نه‌ها انقلاب می‌کنند» بود. آخر خیلی تحت تاثیر قرار گرفته بود.

احترام من به او دلیل داشت. کارهایی که در زمان صدر اعظمی آلمان انجام داد و اصلاً در مساجرای انتخابات و یا فعالیت‌هایی که در زمان ریاست کمیسیون شمال و جنوب سوسیالیست‌ها داشت و کمک‌هایی که به کشورهای جهان سوم کرد، هنوز هم تأثیرگذار است. حتی مفاهیمی که برانت در سیاست جهانی مطرح کرد، بسیار جالب بود. شرودر در این زمینه تازه کار است. او خودش به دیدار آمد. ابتدار رفتارهای او برایم بسیار شگفت‌آور بود، اما کم‌کم از حالت بدبینی من نیز بر طرف شد و دیدم که او سیاستمداری استثنایی است، یعنی از آن کسانی است که خیلی خوب می‌توانند به سخنان و استدلال‌های دیگران گوش فرا دهند.

در همان زمان من ده مورد انتقاد مطرح کردم و پاسخ شرودر به این انتقادها باعث شد که از آزادی بعد با هم همکاری کنیم.

### تساویت: آیا این همکاری نوعی رابطه‌ی مستقیم با قدرت نیست؟ آیا از نظر شما قدرت مسحور کننده نیست؟

گراس: نمی‌دانم که می‌توانم این مسأله را به این صورت مطرح کنم یا خیر. در هر حال برای من بسیار شادی بخش است که بتوانم ۱۲۰۰ نفر را در سالنی سرگرم کنم و تنها ابزار در اختیار من یک کتاب باشد و مردم هم یک ساعت و نیم با علاقه به سخنان من گوش فرا دهند.

### تساویت: با علاقه یا به اجبار؟

گراس: با علاقه. بدیهی است که نوعی اجبار نیز در بین این افراد مشاهده می‌شود، منظورم آن اجباری است که در اثر آن سخنان و عبارات‌ها و خود داستان پدید می‌آید. من از آن کسانی نیستم که قدرت را نفی می‌کنند. برعکس، همیشه فکر می‌کنم سوسیال دمکرات‌ها به این دلیل سال‌ها جناح مخالف دولت بوده‌اند که از قدرت به نوعی می‌ترسیدند و شاید هنوز هم چنین هستند. شاید هنوز هم حتی از آن قدرتی می‌هراسند که با انتخابات به دست می‌آید و بی‌شک باید آن با ابزارهای مردم سالارانه کنترل کرد. در هر حال در مورد شرودر چندان نگران نیستم.



پسگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 کتابخانه مرکزی  
 دانشگاه تهران

● ارزنت بلوخ و گوئتر گراس - برلین ۱۹۶۷